

## حدیث آن بوته که در آتش بود و نسوخت

وقتی که آتش توطئه و بیداد از زمین زبانه می کشد و تا آسمان دیارت را می لیسد، می توانی به زندگی خصوصی خودت مهاجرت کنی، به هر طریق که شده سر پناهی تدارک ببینی، لقمه نانی را فراهم کنی، و کنار همسرت روزگار را به روزمرگی بگذرانی. هزار یک دلیل عقلی و شرعی هم وجود دارد که:

.....لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه<sup>۱</sup>

از بابت بوی کپک زدگی هم می توانی به انواع عطریات داخلی و خارجی متوسل شوی. اگر هم اهل سازش هستی و دل در گرو رسالت مصلحتی داری می توانی قبای شبانی بپوشی، چوبی عصا مانند در دست بگیری و بر یک گله‌ی کوچک حکمرانی کنی. از بابت به مسلخ کشانیدن اغنام الله هم کسی تو را مؤاخذه نخواهد کرد. اما به خاطر داشته باش که فرزندت را باید "غریب" نام گذاری کنی<sup>۲</sup> و سر زمینت را "دشمنی"<sup>۳</sup>.

درعین حال اگر دغدغه‌ی رهایی قوم رهایت نکند، و اگر هر از چندی به سراغت بیاید و جان سنگینت را تکانی بدهد، راز شگفتی را خواهی دید؛ راز همان بوته‌ای که در آتش بود و نسوخت. اما دیدن آن راز جز با چشمی دغدغه‌دار و دلواپس میسر نیست.

حدیث موسی چنین بود، ابراهیم و سیاوش هم. ابراهیم در آتش افروخته نمرودیان<sup>۴</sup>، و سیاوش در آتش هوس‌های سودابه و جهل کاوس. و زنان و مردان پاک روان دیگری که در آتش‌های دور و نزدیک افکنده شدند و نسوختند

دراساطیر مذهبی از این گونه صنعت بسیار است. این تردید و ناباوری از آنجاست که چشم آدمی بسیار کسان را، از جمله خود را دیده که در آتش سیاست این روزگار سوخته و خاکستر گشته‌اند. از این رو دل ناتوبه‌کار، حدیث ابراهیم و سیاوش را رؤیای کاذبه‌ای می‌پندارد که خدایان دروغزن و غدار بر بالین آدمی فرستاده‌اند. چگونه می‌شود که آتش‌گزندی به آدمی نرساند؟

اگر منظور از "آتش" همان پدیده‌ی شیمیایی باشد که همراه با شعله و نور است، و اگر منظور از آدمی همین کالبد جانورگونه است، گریزی نیست که موقتا تردید را از دل نرهانیم،

اما اگر منظور از آتش، فراتر از آن پدیده شمیایی است، و جادوی سیاست و بیداد قدرت را هم تداعی کند، آنگاه ناگزیر از تامل بیشتری هستیم.

طعمه‌ی آتش، خود پدیده‌ای و معنایی جدا از آتش نیست. هر آتشی برآیند طعمه‌ی خویش است، با هم خویشاوندی نزدیک دارند، زبان یکدیگر را خوب می‌فهمند، آتش از درون طعمه‌ی خویش سر بر می‌آورد، و به تعبیر قرآن: “تطلع علی الالفئده” است. آنچه در آتش می‌سوزد، خاصیت سوخته شدن را در خود داراست. پدیده‌ای که این خاصیت را نداشته باشد سوختنی نیست و چه بسا که از سوختن دیگران پیشگیری کند<sup>۵</sup>

برآیندِ اعمالی که از دروغ‌ها و نیرنگ‌ها حاصل می‌شود، بوته‌ای قابل اشتعال می‌گردد. و مگر آدمی جز برآیندِ اعمالش چیز دیگری است؟ و مگر نه اینکه آتش بیداد و ستم از همین هوس‌ها و دروغ‌ها و نیرنگ‌هایی شعله‌ور است که نام آدمی بر خود نهاده اند؟<sup>۶</sup>

درد و دریغ دیگر آنکه چه بسیار کسان که برای مبارزه با بیداد، دانسته و ندانسته به دروغ‌ها و نیرنگ‌ها متوسل شدند که مصلحت می‌دانستند! غافل از آنکه این مایه از فریب و نیرنگ، هر چند برای مقصودی مقدس بوده باشد، اما خود آنان را نیز در کام خواهد کشید.

آن آتش هوس و توطئه‌ای که سودابه را به ذلت کشانید اگر اندکی از آن در دل سیاوش طلوع می‌نمود، خاک و خاکسترش می‌کرد. و آن آتش حسد و بیدادی که از شهر سدوم و گمورا زبانه می‌کشید اگر مایه‌ای سوختنی در جان ابراهیم و لوط پیدا می‌کرد به آنان نیز می‌آویخت. از اینکه بگذریم "آتش" پدیده‌ای مقدس هم هست، قداست آن در پاک‌کنندگی و گندزدایی است. برای دفع شرارت و فراهم آمدن محیط رشد، آتشی باید تا مذبله‌ی فساد و شرارت را نابود کند، دل ناتوبه‌کار آدمی را غسل تعمید دهد، و روشنایی و خردمندی را با جان و دل آدمی آمیخته سازد. از این رو "آتش" ضمانتی است برای بقای اصلح، و نشانه‌ای است از روح‌القدس<sup>۷</sup> احتمالاً شباهت "نار" و "نور" از همین جاست.

در اسطوره‌ی آفرینش، ابلیس آزاد است تا در خاک زراعتی آدم<sup>۸</sup> و در دل خام او تردد کند، او را مهلتش داده‌اند که تا آخرالزمان به تردد خود ادامه دهد. عالم آدمیان هم عالم "امکان" است، عالم شکل‌گیری و هویت فرجامین هر آدمی. اگرچه هزاران امکان در برابر آدمی پدیدار می‌گردد، اما همه در دو امکان خیر و شر خلاصه و طبقه بندی می‌شود.

به سخن دیگر، انسان که از مادر زاده شود، امکانی بالقوه بیش نیست. بالفعل شدن یکی از "امکان‌ها" تولد حقیقی "انسان" است. ابلیس که از آتش آفریده شده اهتمام ورزیده تا در وادی "امکان" راهی را نشان دهد که از آدمی همیشه‌ای قابل اشتعال به چنگ آورد، و در آن آتش، آرمان یا امکان دیگر آفرینش را که پیدایش انسان تمام و اهورایی و ایجاد جامعه سالم است بسوزاند.

دو امکان متضاد در آدمی، در جدال "هستی دار" شدن هستند، که از آن به خدا و اهریمن، بهشت و دوزخ، یا خیر و شر می‌توان تعبیر نمود. بدیهی می‌نماید که منظور از "امکان" یا "امکان‌ها" پدیده‌ها و اشیاء نیستند. هر امکان چون بذری است که از خزانه‌ی غیب در پنهان آدمی افکنده‌اند و جسم آدمی چون خاک زراعتی، هر بذری را که آدمی در گل وجود خویش بارور نماید بعدها "خود" همان خواهد بود. بسته به این است که این بذر از کدام اقنوم باشد، "روح‌القدس" یا "ابلیس"؟

آدم که به ثمر رسیده باشد، بذر بارور شده و برآیند نظام یافته‌ای است از مجموع اعمالی که انجام داده و می‌دهد، درخت تناوری است که چاره‌ای از پذیرفتن میوه‌ی خود ندارد، احتمال برکندن و تعویض نمودنش دشوار می‌نماید. اعمال ریز و درشت آدمی که به انجام رسیده، نه تنها در حافظه‌ی خودآگاه، بلکه در حافظه‌ی ناخودآگاه، در همه‌ی سلول‌های تن و همه‌ی اجزای روان، به حکمرانی می‌پردازند و کششی را ایجاد می‌نمایند که گاه کوشش خودآگاه آدمی را بی‌اثر می‌سازد.

در این میان آدم‌های "محو" بسیارند، خاک‌های خشکیده‌ی سترون که به عذاب نازیبی گرفتارند، لاشه‌های برای ارتزاق کفتارها، بوته‌هایی که هیمة‌ی حکومت‌های دوزخی دور و نزدیک تاریخ بوده و هستند.

معصومیت و “رویین تن” شدن در مقابل آتش، تنها با بی‌گناهی میسر نمی‌شود. معصومیت در هست شدن اهورایی شکل می‌گیرد.

آدم‌های محوی که در قلمرو آزادی و عدالت هنوز از خود نزاده‌اند، همان قربانیان سوختنی بر آتش مذبح می‌باشند. کسی که نمی‌داند و شعورش را برای دانستن به کار نمی‌گیرد و ستم دیگران را به خود روا می‌دارد، خود ستمگر احمقی است که آتش بیداد را مستدام نگه داشته است. از عجایب آفرینش یکی هم همین است که برای جهل و حماقت کمترین اغماضی منظور نشده است.

اما حدیث آن بوته که در آتش بود و نسوخت در آغاز برای موسی، ماجرای بس حیرت‌انگیز بود. او دربار فرعون را از نزدیک دیده بود، و با همه سیاسی‌کاری‌ها و دسیسه‌هایی که در آنجا جریان داشت آشنا بود؛ سیاست‌مدارانی را می‌شناخت که می‌توانستند در مقابل چشم مردم “بیداد” را “عدالت” نام گذاری کنند؛ سیاست‌مدارانی که به رغم جهل مردم، از هوشیاری مودیانه‌ای برخوردار بودند و زیرکی مار را داشتند. آنان توانسته بودند “عزت” و احترام را از مردم بربایند، مردم را بی‌مقدار نمایند و به تعبیر قرآن..... فاستخف قومه فاطعوه... (سوره ۴۳ آیه ۵۴)

عزت مردمان در تعریف و تمجید از آنان نیست. “عزیز” استقلال رای دارد، دارای بینش عمیقی است، و مقهور قول دیگران واقع نمی‌شود.<sup>۹</sup>

هیچ پیامبری مؤمنان به رسالت خویش را قهرمان و بی‌عیب نخواند، هیچ مصلحی مردم را با مجیز خوانی فریب نداد. انبیا نگفتند: “آی ملت عزیز و قهرمان” و آنان را در اقیانوس پر تلاطم واقعیت بر زورق دروغ نشانند؛ بلکه وضع موجود را با همه‌ی نابسامانی‌ها، ضعف‌ها، و نارسایی‌ها برایشان مطرح کردند. گفتند و شناساندند، تا مردم خود بتوانند از خواری و ذلت به کرامت و عزت برسند. عزت داشتن و محترم بودن، خارج از حوزه‌ی “عزیزم گفتن و جانم شنیدن” است.<sup>۱۰</sup>

سحره‌ی فرعون، در عین استخفاف مردم، مجیز آنان را نیز می‌گفتند. کسی که مردمان تشنه‌ی کمال و رهایی را فقط در حرف کامل و رها بخواند، و از هوشیاری آنان نسبت به ضعف‌هایشان پیشگیری کند، اهریمنی است که در عالم رؤیا به تشنگان آب می‌نوشاند<sup>۱۱</sup>

موسی سَحَرَه‌ی فرعون را دیده بود و می‌شناخت، می‌دانست که آنان کمر به قتلش بسته‌اند. اکنون در کوهستان‌های سخت و بلند و آفتاب زده‌ی سینا که هر بوته‌ای منتظر جرقه‌ای برای سوختن است، خود را چون یکی از همان بوته‌ها می‌دید و مصر را کوره‌ای از آتش توطئه‌ها. در زندگی شبانی که پیش گرفته بود هر بوته‌ای را که در اجاق می‌افکند می‌توانست تداعی سرنوشت خودش را به همراه داشته باشد.

اما مگر می‌شود چشم از مصر فرو بست؟ و مگر می‌شود در کوهستان‌های خلوت و خاموش به هی‌هی چوپانی دل خوش کرد؟ بیش از ششصد هزار نفر از قوم، عملگی اشراف مصر می‌کنند،<sup>۱۲</sup> و در عین حال که تمایل به رها شدن در آنان هست، عزت و شعور چگونه رها شدن را ندارند. این دغدغه‌ها جان موسی را بی‌قرار بازگشت به مصر می‌نمود، و او را از "محو بودن" در میان کوه و خرسنگ و خاشاک به "هستی دار شدن" می‌خواند.

در هنگامه‌هایی چنین، که بی‌قراری، جان آدمی را به تکاپو می‌اندازد، آن بذری که در خاک و گل آدم تعبیه است به شکافتن و شکفتن می‌پردازد؛ بذری که به تعبیر عیسی مسیح:

"چون دانه‌ی خردل از سایر بذرها کوچکتر است و چون بروید، درختی تنآور شود که مرغان هوا آمده در شاخسارش آشیانه می‌کنند" (لوقا، باب ۱۳ آیه ۱۹)

آن بذر از همان "هستی" هست؛ همان که انسان را "هستی‌دار" می‌کند، و آدمی از همان بذر زاده می‌شود، تا پیش از آن نیست، یا دست کم جانوری بیش نیست.

خاصیتی که در آن بذر نهفته است از نوع "پس دانشی" نیست، هوشیاری موزیانه و شعبده‌گر هم نیست، از قلمروی دیگر است. "خرد همه آگاه" را می‌ماند، که افزون بر آشنایی با نظام هستی، عشق و اندوه مقدس و زیبایی و سلامت را در سرتاسر وجود آدمی می‌پراکند. از این رو، مقهور آتش نمی‌شود و در دوزخ تحمیق‌ها، بی‌حرمتی‌ها، استخفاف و شعبده‌های مسخره نمی‌سوزد.

در آن هنگام موسی در حال دگردیسی و در شرف وارد شدن به وادی مقدس بود، جایی که تنها "هستی‌دار" می‌تواند در آن گام نهد، و برای ورود به آن، حاجت به پای افزارندارد.<sup>۱۳</sup>

به محض ورود، ناگهان همه چیز در برابر دیدگانش دگرگون شد، از بوته‌ها و سنگ‌ها گرفته تا عصای چوپانی‌اش. آنگاه نگاهش از سطح گذشت و عمق و پنهان پدیده‌ها را دید؛ همه‌ی آنچه را تا پیش از آن دیده بود، همه‌ی آن پدیده‌های صامت و خاموش، به جوشش در آمدند، همه چیز در شوق حیات و هست شدن، و “کوه در رقص آمد و چالاک شد”.

آن بوته که پیش از آن با جرقه‌ای می‌سوخت و خاکستر می‌شد اکنون در آتش گر گرفته‌ی کوهستان بی‌آنکه بسوزد و خاکستر شود حدیثِ “بودن” و “هست شدن” را برای موسی ترنم می‌کرد و او را به پرسش می‌گرفت که:

- به چه کار می‌آید این چوبدستی‌ات!؟

— برای گله، گوسفندان را می‌رانم

— ره‌ایش کن

این رها کردن نوعی جان‌کندن را می‌ماند. اگر تجربه‌ی برتری از آنچه داری به سراغت نیاید، رها نخواهی کرد تا مرگ محتوم به ناگریز از تو بگیرد. این چوبدستی تنها ابزار چوپانی موسی بود، اما ره‌ایش کرد. در این رها کردن است که ابزارها تغییر ماهیت می‌دهند و کارآیی برتری پیدا می‌کنند.

- ببین چگونه می‌تواند راه‌گریز سحره‌ی فرعون را فرو بندد! این هوشیاری بزرگ ارزانی تو باد، حالا می‌توانی آن را برداری<sup>۱۴</sup>.

“حقارتی متبرک<sup>۱۵</sup> از آنچه می‌دید وجودش را فرا گرفت. با ترسی آمیخته به تیمن چوبدستی را برداشت، محتاط و آرام زمزمه کرد که:

اکنون من نامختون لبم، چگونه با فرعون سخن گویم که مرا بشنود!؟

و ترنم آوای خداوند در جانش طنین افکند که:

- نمی‌بینی که در تو شکفته‌ام؟ بیم مدار، پای در آتش بگذار، هر جا بروی با تو

هستم، هر جا لازم آید بر زبانت جاری می‌شوم.

مبهوت از این تجربه‌ی تازه، بیهوش از چند و چون ابن کنم یا آن کنم، تنها سر آن دارد تا نامی برای آنچه تجربه کرده است پیدا نماید و آنگاه راهی راه شود.

— اگر پرسند چه کسی تو را فرستاده چه بگویم؟ تو که هستی که مرا شورانده‌ای؟

— بگو: “من هستم”<sup>۱۶</sup>

— همین؟!

— آی موسی، مگر “بودن” و “هست بودن” آن هم در هنگامه‌ای که آتش بیداد

خلق را در کام خود کشیده برترین دلیل بعثت نیست؟

— آری خداوندا، آری.

— راستی موسی، دستت؟

— دستم چه خداوندا؟

— دستت را از گریبان بیرون آر، باز کن و به همه نشان ده، تو که اهل

پنهانکاری نیستی؟ روشنایی دستت شعبده را از میان خواهد برد<sup>۱۷</sup>

و موسی به این گونه، هوشیار همچون مار و ساده همچون کبوتر، پای در آتش مصر نهاد.

\*\*\*\*\*

ویرایش جدید در فروردین ۱۳۹۲

توضیحات:

---

<sup>۱</sup> - این قسمت آیه را اغلب بدون قسمت اول آن می خوانند. برای مثال عنصرالمعالی در کتاب قابوسنامه همین قسمت آیه را در داستانی آورده است که امیر ثروتمند بخارا به عرب پا برهنه‌ای ایراد می‌گیرد که چرا نا فرمانی خدا کرده و بی ساز و برگ لازم به حج می‌رود و اینکه خداوند حج را به توانگران فرمود و باز از قول خداوند به او میگوید که مگر نخوانده‌ای که: لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه

اگر به قسمت اول آیه توجه کنیم خواهیم دید که مخاطب این آیه اغنیا و دارندگان هستند که انفاق نمی‌کنند و نه فقرا، اصل آیه چنین است: و انفقوا فی سبیل‌الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه ..... (بقره، آیه ۱۹۵)

در مورد داستان مزبور و چگونگی واژگونه شدن معنای آیه، نگاه کنید به قابوسنامه باب چهارم، در فزونی طاعت از راه توانش

۲ - معادل عبری واژه‌ی "غریب"، "جرشون" است و این نامی است که موسی بر فرزندش می‌گذارد، زیرا در سرزمین بیگانه متولد شد. نگاه کنید به قاموس کتاب مقدس تحت واژه "جرشون" و همچنین سفر خروج، باب دوم

۳ - "سرزمین دشمنی" معادل عبری آن "مدیان" است. جایی که موسی فارغ از غوغای مصر به چوبانی می‌گذرانید. نگاه کنید به قاموس کتاب مقدس تحت واژه‌ی "مدیان" و همچنین سفر خروج، باب دوم.

۴ - ظاهراً داستان در آتش افکندن ابراهیم مربوط به اساطیر یهود نیست. در سفر پیدایش تورات هیچ اشاره‌ای به این داستان نشده است اما در کتاب دانیال نبی باب سوم مشابه همین داستان در مورد سه نفر خدا پرست آمده است که توسط نبوکدنصر به آتش افکنده شدند و نسوختند. همچنین داستان ابراهیم در قرآن یاد آور اسطوره‌ی سیاوش نیز می‌باشد.

۵ - در محاجه‌ی ابراهیم با خداوند در مورد نازل شدن آتش عذاب بر شهر سدوم و گمورا، خداوند می‌پذیرد که اگر ده نفر عادل در شهر وجود داشته باشد آتش عذاب را نازل ننماید. سفر پیدایش، باب ۱۸

۶ - در تورات (مجموعه عهد عتیق)، انجیل و قرآن و همچنین در اوستا تمثیل‌هایی در این مورد آمده است که نشان می‌دهد شرارت و پلیدی، خود آدمی را به بوته‌ای قابل اشتعال تبدیل می‌نماید:

"... زیرا که شرارت مثل آتش می‌سوزاند (... ) و قوم هیزم آتش گشته‌اند" (کتاب اشعیا نبی، باب نهم، آیه ۱۸ و ۱۹).

"... و الحال تیشه بر ریشه‌ی درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمر نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود (... ) و او شما را به روح القدس و آتش تعمد خواهد داد" (انجیل متی، باب سوم)

ان الذین كفروا لن تغني عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شيئا، و اولئك هم وقود النار (قرآن، سوره آل عمران، آیه ۱۰).

در مورد اوستا نگاه کنید به کتاب ویسپرد گزارش پور داود بخش آزمایش ایزدی در اوستا و آزمایش ایزدی در نوشته‌های پهلوی.



۷ - "یهوه"، خدای قوم بنی اسرائیل، در بعضی آیات عهد عتیق همراه آتش مطرح شده است، مثلاً در کتاب اشعیا نبی، باب ۶۶. هنگامی که امید بهبودی و شرارت زدایی به قوم داده می‌شود می‌گوید: " زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد... "آیه ۱۵.

در انجیل متی "روح القدس" و "آتش" را با هم و همراه هم از قول یحیی تعمید دهنده می‌خوانیم. همچنین در قرآن با کلمه‌ی "نارالله" آشنا می‌شویم. در متون مذهبی به جا مانده از یهود، مسیحیت، زرتشتی و اسلام، وعده‌ی بهروزی و رهایی از شرارت جز با آتش افروختن به خرمن شرارت و سوزانیدن فساد و تباهی، میسر نمی‌شود.

۸ - "آدم" از ریشه "آدمه" به معنای برگرفته از خاک زراعتی است. (قاموس کتاب مقدس)

۹ - "عزت" حالتی است که از مغلوب بودن انسان مانع می‌شود رجوع شود به قاموس قرآن

۱۰ - بر گرفته از شعر "آواز گرگها و سگها" اخوان ثالث

۱۱ - مفرد "سَحْرَه" sahareh "ساحر" است، کسی که "سِحْر" sehr "انجام می‌دهد. واژه "سَحْر" sahar "با "سِحْر" sehr "از يك خانواده است. سَحْر ( sahar ) به تاریکترین نقطه‌ی زمان گفته می‌شود، نوعی تاریکی که همه چیز را در خود پنهان می‌کند. سِحْر sehr )) به کاری گفته می‌شود، که حقیقت امر را از چشم مردم پنهان کند. قاموس قرآن به نقل از طبری می‌نویسد: "سحر" و کهنات و حید نظیر هم هستند، از جمله سِحْر تصرفی است که در چشم دیگران واقع می‌شود تا بیننده گمان کند کار همان طور که می‌بیند انجام گرفته، حال آنکه آنطور نیست."

۱۲ - این رقم را به نقل از تورات آورده ام، رجوع شود به سفراعداد، باب اول، آیه ۴۶

۱۳ - "هستی دار" حالت مفعولی آن - که بنا به ترجمه از "existant" برای آن قائل شده اند نیست، زیرا اگر "هستی دار" را تنها ترجمه و معادل آن در نظر بگیریم چیزی شبیه به "موجود" خواهد بود، که در قلمرو فلسفه بیشتر حالت مفعولی دارد.

در این نوشتار اصطلاح "هستی دار" و "هست شدن" را اصطلاح مستقل پارسی در نظر گرفته‌ام و از آن بیشتر حالت فاعلی را مراد کرده‌ام که شاید ربط چندانی با "existant" ندارد. از این رو اگرچه این اصطلاح در حوزه فلسفه مطرح شده است و من از آنجا وام گرفته‌ام اما منظورم مسائل فلسفی که پیرامون آن مطرح می‌باشد نیست.

۱۴ - در تورات و انجیل، "مار" نشانه و تمثیل هوشیاری است. قرآن در مورد دگرذیسی عصای موسی يك بار واژه‌ی "مار" (حیه) را آورده است و در دو مورد دیگر واژه "ازدها" (ثعبان) را، که می‌توان آن را تعبیری از همان "هوشیاری بزرگ" تلقی نمود. اینکه چرا "مار" تمثیل هوشیاری قرار گرفته نمی‌دانم، اما این هست که "مار" با حمله به هر يك از اعضاء، تأثیری عمومی بجا می‌گذارد و همه‌ی سیستم حیات انسان را از کار می‌اندازد مانند گرگ و برخی جانوران دیگر

نیست که آسیب آنها تاثیر موضعی داشته باشد. عیسی مسیح هنگامی که می خواهد شاگردانش را برای تبلیغ به میان مردم بفرستد با توجه به فضای توطئه آمیز جامعه، به آنها توصیه می کند که: "مثل مار هوشیار و همچون کبوتران ساده باشید" رجوع شود به انجیل متی ، باب دهم

۱۵ - "حفارت" اغلب احساس زهرآگین و کشنده ای است، در جامعه ای که در آن روابط اجتماعی مبتنی بر تفرعن طبقه ای ممتاز و استحمار طبقه زیر دست است، محرومان زمین گیر و چسبیده به موقعیت موجود خود که هیچ مغری در پیش چشم نمی بینند، در مقابل طبقه ای ممتاز، همان حفارت زهرآلود و کشنده را دارند. در این حالت آدمهای حقیر مانند حشره ها و کرمهایی هستند که له شدن خود را زیر پای آدمهای غول آسا احساس می کنند. اما منظور من از اصطلاح "حفارت متبرک" بیان حالتی است که آدمی در همان حال که خود را ناچیز و کوچک می بیند، جایگاه و حرمت خود را نیز در هستی در می یابد. در چنین حالتی است که مثلاً مورچه هم با سلیمان به محاجه برمی خیزد

۱۶ - "یهوه" که در سرتاسر تورات و عهدعتیق به عنوان نام خداوند آمده ضمیر سوم شخص مفرد- از "هستن"- است. "یهوه"، بودن خداوند به صورت استمراری است. ترجمه ای آن به پارسی تقریباً معادل است با "او هست"، اما در این گفتگو به جای "یهوه" از کلمه ای "اهیه" استفاده شده است، که ضمیر اول شخص مفرد از "هستن" می باشد و ترجمه ای پارسی آن "من هستم" است. نگاه کنید به سفر خروج، باب سوم، آیه ۱۵

۱۷ - "یدبیضا" یا "روشنایی دست" تعبیری است که هم در تورات آمده و هم در قرآن. اگر به موقعیت موسی در برابر سحره توجه شود مفهوم آن آشکار تر خواهد شد (در مورد سحر sehr نگاه کنید به پی نوشت ۱۲)

"یدبیضا" می تواند در روشنائی قرار گرفتن اندیشه ها و کردارهای کسانی باشد که داعیه ای خدمت به خلق، رهبری و انجام امور اجتماع را دارند.

اینکه لرزش خفیف و پنهان قلب انسانی يك پیامبر در رابطه با علاقمندی به زنی باید برملا شود نشانه ای همین شفافیت اندیشه و عمل است. هنگامی که اعمال و کردار رهبران از زیر شلاق نگاه مردم به پستو و پنهان بگریزد، راه فساد و تباهی بیشتر باز می شود